عقلانيت در دكترين مهدويت

 مريم معين الاسلام

چكيده

مقاله حاضر با عنوان "دكترين مهدويت و عقلانيت" ابتدا ضمن توجه به ساختار مفهومى عقل و انواع آن به تحليل عملكرد آن مىپردازد و از آنجا كه بدون تحليل و بررسى مدرنيته به عنوان بزرگترين مدعيان عقل‌گرايى، نمىتوان به ارزش و اهميت دكترين مهدويت پي‌برد، از اين رو در فصلى جداگانه به مباحثى چون مفهوم مدرنيته، و سير تطور عقلانيت در عصر روشنگرى و در ادامه به تبيين محدودهى عقل مدرن مىپردازد. ضمناً در بخشى ديگر به مسئله تكامل تاريخى، و عقلانيت از منظر متفكران مىپردازد، در ادامه به بررسى ادعاى بزرگ مدرنيته كه همان اعلام بىنيازى از وحى است مىپردازد و نظريه كفايت خرد جمعى (بسندگى عقل) را مورد مداقه قرار مىدهد، و در فصل پايانى مقاله ضمن پرداختن به جايگاه تعقل و محدوده آن در دكترين مهدويت، به مسئله بسيار مهم عدم تعارض بين عقل و دين پرداخته شده است و به مسئله رهايى عقل از استخدام دل اشاره مىكند، چرا كه مهم‌ترين مشكل عصر مدرنيته اين است كه ادعاى حاكميت عقل دارد، در حالى كه در واقع اين عقل نيست كه حاكم است بلكه هوا و هوس بشر است كه در اين عرصه ميدان‌دارى مىكند و ضمن اشاره در اين فصل به كمال عقل به عنوان مهم‌ترين ره‌آورد عصر ظهور در نهايت هم نتيجهگيرى شده است كه ظهور و شكوفايى عقل به معناى واقعى و حاكميت آن در تمامى عرصههاى زندگى بشر بزرگترين ارمغان عصر ظهور است كه با دست عنايت خداوند، زمينه كمال يافتگى عقلانيت بشر فراهم مىگردد؛ عقلانيتى كه همواره در پرتو نور هدايت وحى قرار مىگيرد.

مقدمه

يكى از مسائل اساسى روز، بحث عقلانيت است كه پيرامون آن آراء افراطى و تفريطى زيادى ابراز شده، مدعيان عقلانيت با نقدها و چالشهاى زيادى مواجه گرديدند، تا آن‌جا كه بعد از پافشارى مدرنيته بر بسندگى عقل براى رفع تمامى نيازهاى جامعه و عدم تحقق اين ادعا، موجب گرديد از سوى پست مدرنها مورد چالش قرار گيرد و ماحصل آن ايجاد تفكر فرا‌مدرنيستها بود كه در مقابل عقلانيت محض، مسئله "گفتمان" را مطرح نمودند. بشر متحير و سرگردان امروز متوجه گرديد كه تكيه بر عقلانيت و ادعاى رفع تمامى نيازهاى بشر به وسيله خرد جمعى و اعلام بىنيازى به وحى جز عدم يقين، سرگردانى، سيطره كميت، خلاء معنويت و رفاه زدگى چيز ديگرى در پى نداشته است. در اين برهه حساس كه كليه نسخههاى پيچيده شده توسط بشر رنگ باخته است، به نظر مىرسد تبيين و توجيه و معرفى دكترين مهدويت از منظر عقل و عقلانيت اصيل و مستحكم و تثبيت شده با مصباح وحى به عنوان مترقىترين دكترين مىتواند بهترين نسخه عملياتى را براى درمان دردهاى بشرِ بريده شده از وحى بپيچد. دكترينى كه ضمن قائل بودن به جايگاه رفيع تعقل، عقل را در حل نيازهاى واقعى انسان بسنده نمي داند، و بنا دارد با شكوفايى عقل، نياز جدى بشريت به دين را احياء نمايد و با تسليم انسان در برابر فرمان‌هاي الهى، مسير حركت به سمت صلح جهانى و جامعه پر از عدل و داد را كه آرمان هميشگى بشر بوده است، تحقق بخشد.

مفهوم عقل"

عقل"، واژهاى عربى است كه از جهت معناى لغوى با "عقال" تناسب دارد و عقال يعنى زانو بند شتر، كه به وسيله آن، زانوى شتر سركش بسته مىشود و طغيانگرىاش مهار مىگردد. عقل در لغت يعنى "امساك"و "استمساك" و يا "عقد" و "امساك".

در كتب لغت از نظر اصطلاحى هم اين واژه مورد بحث قرار گرفته است و معانى چون "قوه شناسايى مجهولات و حابس از اقوال و افعال مذموم" و يا "نورى روحانى كه نفس به وسيله آن، علوم بديهى و نظرى را درك مىكند... و گاه از عقل حالتى مقدماتى براى ارتكاب خير و اجتناب از شر اراده مىشود."

در نتيجه مىتوان گفت معناى اصلى عقل، با توجه به مفهوم عقال "بستن" و "بازداشتن" است و به زانو بند شتر هم از اين جهت عقال مىگويند كه شتر را از حركت بي‌جا منع مىكند. به بيان ديگر عقل داراى دو گونه كاركرد علمى و عملى است. از يك سو قادر است كه حق و باطل را در عرصه نظر تشخيص دهد و از سوى ديگر خير و شر را در قلمرو عملى از يك ديگر بازشناسى نمايد. به همين دليل عقل گاهى منشأ "فعاليتهاى علمى" عقل نظرى و گاه مبدأ "فعاليتهاى عملى" عقل عملى است.

انواع عقل

عقل در اصطلاح به عقل نظرى و عقل عملى تقسيم مىشود: عقل نظرى، راهنماى انديشه بشر است. و عقل عملى، راهبر انگيزه او، عقل نظرى نيرويى است كه با آن هستها و نيستها و بايدها و نبايدها درك مىشود و عقل عملى نيرويى است كه با آن عمل مىشود. امام صادق(ع) در تبيين عقل فرمودند:

العقلُ مَا عُبِدَ به الرَّحمن واكتُسِبَ به الجنان.

مقصود از اين عقل، عقل عملى است كه با صِرف درس خواندن به دست نمىآيد. آموختن دانش، عقل نظرى را كامل مىكند. اما عقل عملى با تمرين مكرر عمل صالح، به كمال مىرسد.

عقل عملى، اصطلاح ديگرى نيز دارد كه به لحاظ معقول يعنى حكمت عملى؛ منطق بايد و نبايد، نام‌گذارى مىشود. به طورى كه معرفت آن‌چه بايد انجام شود و آن‌چه نبايد انجام شود، عقل عملى نام دارد.

كاركرد عقل

عقل كاركردهاى متفاوت و مختلفى در زندگى بشر دارد، كه به چند عملكرد اساسى و مهم عقل در اين بخش از نوشتار مىپردازيم:

1. اعتدال بخشى و هم‌‌آهنگى بين انديشه و انگيزه

عقل نيروى راهنما و راهبر انديشه و انگيزه است و وظيفه اصلى او هم‌آهنگ ساختن اين دو است. بدين منظور، نخست عقل نظرى، انديشه را از وسوسههاى حس و وهم و خيال مىرهاند، ولى از آنها به كلى دست نمىشويد، بلكه با تعديل اين امور از آنها بهره مىبرد و از افراط و تفريط مىپرهيزد.

2. كنترل نيروى حس و خيال

حس و وهم و خيال، چونان مركبهايى راهوار، در خدمت انسان در آيند و عقل به انديشه مىآموزد كه زانوى اين نيروهاى چموش و سركش را عقال كند، و از آن بهره عالمانه برد. عقال كردن يعنى بستن زانوى جانور چموش، چنان‌كه عقل نيز زانوى جهل سركش را در بخش دانش و زانوى جهالت عنان كش را در بخش منش رام و تعديل و تنظيم مىنمايد.

3. تعديل شهوت و غضب

عقل عملى، زانوى شهوت و غضب را عقال مىكند تا انسان از اين مركبهاى راهوار و تعديل شده نيز به درستى بهره گيرد. از آن پس انسان خردمندانه تصميم مىگيرد و به جا عمل مىكند.

استاد فرزانه جوادى آملى بر اين باور هستند كه:

اگر شهوت و غضب لجام زده شود، به نام جاذبه و دافعه يا تولى و تبرى، در خور انسان سالك صالح قرار مىگيرد. آن گاه او خواهد دانست كه از چه كسانى بيزارى جويد و به چه كسانى ارادت ورزد. شهوت و غضب لجام‌گسيخته، انسان را از حيوانات پستتر مىكند و زندگى او را به سطح نباتى تنزل مىدهد مانند نهال سبز و برومندى كه جذب و دفعى خردمندانه ندارد و هر چيزى را جذب مىكند و ديرى نمىپايد كه مواد سمى از راه ريشه جذب بدنه آن مىشود و او را پژمرده و خشك مىكند.

ايشان در ادامه مىفرمايند:

بارگاه منيع عقل نظرى و عملى در موحد كامل به يك منظر باز مىگردد و دانش او عين قدرت و اراده و عملش همان عمل او خواهد بود. جز به خير و حق نمىانديشد و جز به صلاح و فلاح عمل نمىكند. و نيز به محض انديشيدن مصلحت خيرى، تصميم مىگيرد و آن را به كار مىبندد.

4. عقل احيا كننده ارزشهاى اخلاقى

در اصول كافى تمثيل عجيبى در باب عقل مطرح است، مبنى بر اين‌كه خداوند سبحان به حضرت آدم(ع) مىفرمايد كه يكى از سه عامل "عقل"، "دين" و "حيا" را انتخاب كند و بپذيرد. حضرت آدم(ع) عقل را انتخاب مىكند.

در اين تمثيل از قول "دين و حيا" نقل مىشود كه ما مدافع "عقل" هستيم و مأموريم كه هر جا "عقل" باشد، همراه او باشيم. پس تعقل، اساس "حيا" و ارزشهاى انسانى و دين است. عامل مهمى كه در سعادت و عاقبت به‌خيرى و يا شقاوت انسان اثر دارد و دين هم بر آن تأكيد مىكند تعقل و عدم آن است. و عقل مهم‌ترين عامل براى احياء ارزشهاى اخلاقى و حاكميت بخشى به آنها در زندگى بشر است، چرا كه هر جا عقل باشد، ارزشهاى اخلاقى هم حضور خواهد داشت.

5. عقل و تصميمگيرى

مبناى رفتارهاى انسان تصميم است و اساس هر تصميم درست هم بر تفكر و تعقل سالم است. دين به ما آموزش مىدهد كه چگونه تفكر سالم داشته باشيم و چگونه از اين تفكرات گزينش طريق كنيم. بررسى راههاى مختلف ارايه شده توسط فكر، ارزش گذارى آن راه‌ها و گزينش احسن، كار عقل است.

عاملى كه تصميم اتخاذ شده را به عرصه ظهور و محقق مىرساند (حوزه اجرا) عقل است. علاوه بر اين به دليل آن‌كه اساس ديانت بر "تعقل و تفكر" استوار است، سرنوشت انسان هم با "تعقل" رقم مىخورد.

Gوَ قالُوا لَوْ كُنّا نَسْمَعُ أَوْ نَعْقِلُ ما كُنَّا فِي أَصْحابِ السَّعِيرِF؛

مىگويند اگر ما گوش شنوا داشتيم يا تعقل مىكرديم در ميان دوزخيان نبوديم.

آيه به خوبى نشان مي‌دهد كه نداشتن گوش شنوا و يا تعقل موجب جهنمى شدن فرد مىشود.

عقلانيت و سير تطور آن در عصر روشنگرى

از آن‌جا كه بدون بررسى عقلانيت و سير تطور آن بالاخص در عصر روشن‌گرى نمىتوان به بررسى عقلانيت در دكترين مهدويت پرداخت. از اين‌رو در اين فصل از نوشتار به بررسى مباحثى پيرامون عقلانيت و سير تطور آن در عصر روشنگرى مى‌پردازيم.

مفهوم مدرنيته

واژه "مدرن" به معناى اكنونى، امروزى و جديد است، در قرن پانزدهم مقارن با دورة رنسانس، مدرن در نقطه مقابل "وسطا" قرار داشت. در قرن شانزدهم و هفدهم به مفهوم نوآورى و امروزى بودن، به كار مىرفت و در عصر روشنگرى (قرن هجدهم) مفهوم نوآورى در آن تثبيت شد و صريحاً با مفهوم "سنت" به تقابل افتاد.

اما اصطلاح مدرنيته را اولين بار "ژان ژاك روسو" در قرن هجدهم به كار برد. واژه "تجدد گرايى" و "نوگرايى" معادل مدرنيسم است. به طور خلاصه مدرنيته يعنى "شيوه زندگى جديد و امروزى".

از نظر "ماكس وبر" يكى از بنيان‌گذاران جامعهشناسى، مدرنيته عبارت است از: "فرآيند تعميم يافته و همگانى عقلانى شدن" يعنى فرآيندى كه در آن عقلانيت (ابزارى) بر تمام شئون جامعه سيطره مىاندازد، و به تبع آن سنتها، خرافات و توهمات از جامعه زدوده مىشود. مدرنيته همواره خود را در ستيز و چالش با كهنگى، كهنه پرستى، ركود، عقب افتادگى و توسعه نيافتگى و نيز ستيز با هرگونه قدمت و سنت قرار مىدهد، و در عين حال، كشش و تمايل آن به سوى آينده است.

مدرنيته، مدعى ارائه بهترين شيوه "زيستن" است و همواره وعده و بشارت رسيدن به امنيت و نيك‌بختى را داده لذا با فلسفه اخلاق و فلسفه سياست كاملاً مرتبط مىشود.

ايده مدرنيسم، تحقق مدرنيته غربى را در سراسر جهان مطلوب مىداند. و طالب جهانگير شدن مدرنيته و اشاعة نهادهاى آن و منحل كردن فرهنگهاى ديگر و در نتيجه جانبدار "مدرنيزاسيون" است.

از آن‌جا كه مدرنيته خود را در مخالفت با سنت فهم مىكند، مىكوشد براى خود دست‌آويزى در عقل بجويد و چارهاى جز اين نداشت كه براى تثبيت خود به "عقل" توسل جويد و تنها با اين وسيله بود كه مىتوانست سنت را بىمقدار جلوه دهد و بر آن غلبه نمايد. از زمان دكارت به بعد، فلسفه مدرن، نقطه مركزش را متوجه خودآگاهى و ذهن كرد. هگل اين مدل "انديشه ورزانه از عقل" را انتخاب كرد تا عصر مدرن را با اصل ذهنيت مشخص كند.

بنابراين هگل در ساختار خود عقل و "اصل ذهنيت" را جا داد. كانت عقل عملى و قوه داورى را از عقل نظرى جدا ساخت. از ديدگاه هگل، فرهنگ روشنگرى تنها همتاى ديگرى براى يك دين بود كه با قرار دادن تفكر و تأمل نظرى و عقلانيت ابزارى به جاى عقل در صدد ساختن بت از عقل بود.

و‌‌بر "نظريه روشنگرى" را به پرسش مىكشاند. در آسيبشناسى وبر، بدبينى نسبت به "كاركردهاى عقل" وجود دارد، و هم‌چنان هم اين بدبينى باقى ماند. او راهى نمىبيند كه به جز با توسل به يك عقل كليت بخش، بتوان براى رسيدن به يك جامعه منسجم و مسالمت جوتر، با انشقاق اجتماعى مبارزه كرد. به نظر او از درون نمىتوان بر قفسى كه توسط عقل ابزارى آفريده شده و در همه اركان جامعه نفوذ كرده است، فائق آمد. او "از دست رفتن معنا و از دست رفتن آزادى" را ارمغان اين تفكر مىدانست.

سير تطور عقلانيت در عصر روشنگرى

قرن هجدهم را عصر عقل (Age of Reason) ناميدهاند، زيرا در آن عصر تصور بر آن بود كه آرمان "عقلانيت" كه فعاليت آن محدود به حوزههاى تجربى و علمى بود عرصه همه فعاليتهاى انسانى را در بر مىگيرد.

اين قرن را عصر روشنگرى (Enlighten ment) نيز ناميدهاند. در اين عصر عقل با بسيارى از سنتها و باورها به نبرد برخاسته بود و تلاش مىكرد تا همه قلمروهاى انسانى را تسخير نمايد. از پيشروان نهضت عقل گرايى روشنگرى مىتوان از ولتر، منتسكيو، هيوم، كند پاك، دالامبر، ويدرو، ولف، لامبرت و زملر نام برد.

در نزد اينان عقل در برابر ايمان، مرجعيت سنتى جمود‌گرايى و خرافه پرستى قرار مىگيرد، و خصوصاً تعاملى با مسيحيت سنتى دارد. متفكران روشنفكرى به قابليت و كفايت عقل در تمام حوزههاى مربوط به حيات انسانى، اعم از علم، دين، اخلاق و سياست و غير آن، اطمينان داشتند. (عقل بسندگى)

به بيان ديگر، متفكران عصر روشنگرى، عقل را در همه شئون حيات انسانى مرجع مىدانند. به‌طور كلى عقلانيت و عقل گرايى روشنگرى، يكى از ويژگىهاى دوران مدرن محسوب مىشود، و از آن با عنوانهايى چون "عقل ابزارى"، "عقل جزيى" يا "عقل استدلال‌گر" نيز ياد مىشود. نكته قابل ذكر اين است كه نسل اول روشنگرى، هم دين طبيعى (عقلانى) را قبول داشته و هم دين الهى (وحيانى) نسل بعدى از دين طبيعى جانبدارى و وحى را تخطئه مىكردند و نسل سوم، انواع دين را طرد نمودند. ناگفته نماند كه عقل‌گرايى قرن هجدهم و انواع عقل گرايىهاى صرفاً امروزه توسط بسيارى از متفكران هم‌چون اگزيستانسياليستها، پست مدرنيستها و محافظه گرايان و زمينه گرايان و... به چالش و ستيز فراخوانده مىشود.

مهم‌ترين چالش از سوى پست مدرنيستها صورت مىپذيرد. آنان مؤلفههايى چون علم‌گرايى، تجربه گرايى، عقل‌گرايى، انسان محورى و... را مسئول خرابىها و خسارتهاى انسانى عصر حاضر مىداند. آنان رجعت به تاريخ و سنت را مجاز مىدانند و فهم انسان را منوط و محصور به شبكه گفتمانى و فضاى فرهنگى و سنتى مىدانند. تلقى سه دوره پيشامدرن، مدرن و پسامدرن نسبت به عقل كاملاً متفاوت است.

رويكرد سنتى پيشامدرن، عقل را عنصرى لازم اما ناكافى مىداند و بر عوامل تكميلى، مثل سنت و تجربه نسلها و در انديشههاى دينى بر وحى نيز تأكيد مىشود (عقل نابسندگى). اما دوره مدرن، عقل استدلال‌گر و برنامه ريز را عنصرى هم لازم و هم كافى و منبعى لايزال براى نيل به سعادت مىشمارد (عقل بسندگى)، در حالى كه دوره پسامدرن به عنوان تاوانى بر افراط‌هاى مدرنيته، معمولاً با بدبينى تمام، عقل سوژه محور مدرن را به چالش مىكشاند (عقل‌ستيزى). پست مدرنيستها در مقابل عقلانيت مدرن، بر احساس و غرايز آدمى تأكيد مىكنند.

محدودة عقل مدرن

در تفكر مدرنيته محدوده توانايى عقل كاملاً در حيطه امور تجربى است و رابطه آن را از روان و فطرت الهى انسان جدا كرده و محدودهاى تجربى براى آن تعيين كردهاند. يكى از ويژگىهاى عقل مدرن، آگاهى از توانايى تجربى خود است، در واقع عقل مدرن با به آزمايش گذاشتن نيروى داورى خويش درباره انسان و جهان، موقعيت عقلانى خود را در واقعيت تحقق مىبخشد و به اثبات مىرساند.

عقل مدرن دليل وجودى خود را در اصل خود مشروعيت يافتگى جست‌وجو مىكند. بنابراين، مدرنيته به مثابه فرآيند خود مشروعيت يافتگى سوژهاى سكولار، هرگونه رجوع به اساس مشروعيتى خارج از خود را رد مىكند.

ماحصل اين تفكر از نگاه انديشمندان قابل رؤيت نبودن معنا "لوك فرى" تصور اينكه همواره پيشتر، همان همواره بهتر است. چرا كه هميشه نگاه او به آينده است "اوگارسورنى" عدم تعيين و وجود بر سر دو راهى "اوگارسورنى" است كه در مجموع، عدم يقين، سرگردانى، سيطره كميت، خلاء معنويت و رفاه زدگى. از دست‌آوردهاى توجه به عقل جزئىنگر بدون وحى است.

اين آثار در زندگى اروپاييان كاملاً قابل مشاهده است. چرا كه در آنجا روند زندگى صرفاً براساس عقلى جزيىنگر و معيارهاى علمى تعيين مىگردد. عمدتاً همت مصروف ايجاد رفاه اجتماعى است و صرفاً به خاطر ثروت‌مند بودن رفاه بيشتر و يا عوض كردن اتومبيل در هر شش ماه يك‌بار زندگى مىكنند (لوك فرى).

چنين شيوه زندگى به دليل تعارض اساسى با فطرت اصيل انسانى، نمىتواند افراد جامعه را به رضايت برساند. به همين دليل، انديشمندان مغرب زمين اين تفكر را همان‌طور كه از زبان آنان ذكر شد، شديداً مورد انتقاد قرار دادهاند.

تكامل تاريخى، عقلانيت از منظر متفكران

متفكرانى چون ولتر، كانت، هگل، كنت، اسپنسر، دوركيم، ماركس، تونيس، وبر، توين بى، پارسنز، ردفيلد و فوكوياما، معتقد به وحدت بسيط تمدنها هستند و بر اين باورند كه تكامل تاريخى به معناي ظهور تمدن عقلى‌ـ علمى جديد است و تجارب فرهنگى سنتى در آن راه ندارد. ساير تمدنها در تمدن غرب حل مىشوند و منطق تمدن نوين مسلط مىگردد.

بر اساس نظر ولتر، تاريخ، گذار و انتقالى اجتنابناپذير از تاريكى عصر خرافات به روشنايى عقل و خرد است و اين گذار و انتقال امرى بازگشتناپذير است. هم چنين كانت معتقد است كه تكامل تاريخ داراى دو مرحله است: مرحله اول آن با اتمام دوران جنگ همه عليه هم از طريق تأسيس قدرت و دولتهاى ملى پايان يافت و مرحله دوم آن بايد به برقرارى نظم بين‌المللى ميان دولتها بينجامد. بر اين اساس، تمدن اخلاقى‌ـ عقلانى در سطح مدنى و بين‌المللى پديد مىآيد كه مظهر تكامل نهايى تاريخ است.

بر طبق انديشه هگل، تاريخ مظهر عقل است و اين پديده خود را به گونهاى ديالكتيكى تكامل مىبخشد. هدف اين تكامل دست‌يابى به آزادى است، لذا چنين به نظر مىرسد كه تمدنهاى گذشته از آزادى و عقل بهره كمترى داشتهاند و تمدن جديد مظهر كاملترى از تحقق عقل در زمان به شمار مىرود. بر پايه نظر ماركس، تمدن مسلط جديد تمدن علمى ـ صنعتى است كه بر عقل گرايى، فردگرايى، ليبراليسم و تكنولوژى مبتنى مىباشد. به اين ترتيب كليه تمدنهاى سنتى و دينى در تمدن مسلط جديد حل مىشوند. بر اساس نظريه ماكسوبر، تمدنهاى دينى جاى خود را به تمدن عقلى، علمى جديد مىسپارند.

مدرنيزاسيون، عقلانى شدن، بىنيازى از وحى

مدرنيزاسيون مستلزم يك فرآيند دنيوى سازى است يعنى به طور نظاممند عقل و علم جاي‌گزين نهاد، اعتقادات و كردارهاى مذهبى مىشود. اين فرآيند اولين بار در اروپاى مسيحى اواخر قرن هفده رخ داد. دنيوى سازى، تجلى يك فرآيند فرهنگى بزرگترى است كه كل جوامع مدرن را متأثر كرده است. فرآيند عقلانى شدن، در حالى كه فرآيند نمونه اعلاى ظهور جهان بينى علمى است، اما حوزههاى وسيعترى از حوزههاى علمى را متأثر كرده است. و به استمرار نظام عقلانى قوانين و اداره جامعه مدرن انجاميد، و بر اين مسئله تأكيد داشت كه عقلانى شدن به اين معنى نيست كه مردمان جوامع مدرن افرادى معقولتر و پر معلوماتتر هستند، بلكه عقلانى شدن به اين معناست كه دانشِ علمىِ معتبرىِ در دست مردمان مدرن وجود دارد كه مىتواند در خصوص جهانى كه در آن زندگى مىكنند، به آنها دانش دهد و بر رفتارشان حكم كند.

مهم‌ترين اصلى كه در تفكر مدرنيته وجود دارد، اعلام بىنيازى نسبت به وحى است. انديشه بىنيازى از وحى و كفايت خردجمعى نخستين بار در شرق آسيا توسط برهماييان هندى مطرح شد. آنان خرد بشرى را براى ادارة جامعه كافى پنداشتند و عقيده داشتند كه انسان عاقل، نيازى به وحى و رهبران الهى ندارد. زيرا ره‌آورد وحى يا مخالف عقل است يا موافق آن، اگر مطابق عقل است، ديگر نيازى به وحى نيست و اگر مخالف عقل باشد، مردود است، زيرا عقل بر وحى مقدم است. بنابراين طبق رأى آنان، وحى مطلب تازهاى افزون بر فتواى عقل ندارد. غافل از آن‌كه بسيارى از ره‌آوردهاى وحى، امورى است كه عقل بشر به آنها دسترسى ندارد و در عين حال، دانستن آنها براى انسان نياز ضرورى است.

برخى از زواياى انديشه عقل گرايى، كم‌كم به غرب راه يافت و از آن‌جا با نام "سكولاريزم" سر برآورد. سخن غربيان عقل‌گرا، اين بود كه دين از زندگى و معيشت جداست و نيازى به آن در سياست و اداره امور دنيا نيست بلكه عقل براى اداره جامعه بسنده است.

ديرى نپاييد كه با پيشرفت دانش و تكنولوژى اين انديشه تحول يافت، زيرا پس از آن‌كه غربيان با اختراع زيردريايى و كشتى، اقيانوسها را در‌نورديدند و با فرستادن سفينهها و ايستگاههاى فضايى به آسمان، بر كرههاى ديگر پاى نهادند، علوم تجربى مياندار انديشه آنان شد و معرفتشناسى زير سايه علوم تجربى رنگ باخت. معرفت‌شناسان غربى، چيزى را مىپذيرند كه از راه حس و تجربه اثبات پذير يا ابطالپذير باشد. يعنى اگر چيزى را از راه حس و تجربه نتوان اثبات يا ابطال كرد، مهمل و بىمعناست. بنابراين امورى چون توحيد، معاد، حدوث و قدم جهان، وحى، نبوت، عصمت و معجزه چون حسى و تجربى نيستند معنايى ندارد. اين انديشه خام، نظير فكر خام بنىاسرائيل است كه به موساى كليم گفتند:

Gلَنْ نُؤْمِنَ لَكَ حَتَّى نَرَى اللَّهَ جَهْرَةًF؛

تا خداي تو را آشكارا نبينيم هرگز به تو ايمان نمىآوريم.

يعنى خدايى را مىپذيريم كه ديده شود؛ اگر ماوراى طبيعت وجود دارد، آن را به ما نشان ده! اين تفكر تجربه‌گرا در مرحله بعد، اصول ارزشى را نيز به پرسش كشاند، زيرا مفاهيم ارزشى چون عدالت، ايثار، گذشت، مساعدت و... كه جنبه معنوى دارد، طبق اين انديشه بىمعنا است. اينان معتقدند كه اصول ارزشى و اخلاقى، عقايد و فقه و قانون را بايد بشر به استناد منابع حسى و تجربى خود تنظيم كند. بدين‌سان، نخست عقل‌گرايى، جامعه را از وحى محروم كرد، سپس علوم تجربى بر عقل سايه افكند و دست انسان از عقل تجريدى و برهانى نيز كوتاه شد، در حالى كه تبيين مبادى نظرى تجربى و حس، بدون استعانت از مبانى نظرى عقلى، نه معقول است و نه مقبول.

مدرنيته و نظريه كفايت خرد جمعى

اين نظريه در ميان دانشمندان غربى و شرقى از جايگاه ويژهاى برخوردار است. بنابر انديشه صاحبان اين نظريه، "خرد انسان به ويژه عقل جمعى بشر براى نيل به تكامل كافى است و براساس آن مىتواند تمام نيازمندىهايش را در مسير تكامل تأمين نمايد. لذا بشر به جز علوم بشرى (معارف عقلى، حسى و تجربى) به چيز ديگرى نيازمند نمىباشد".

البته اين نظريه بر تحليل خاصى از تكامل انسان استوار است. در نظر اينان تكامل انسان تنها در سايه تكامل معيشتى صورت مىگيرد، و بهزيستى در اين دنيا آرمان نهايى اوست. بر اساس اين تحليل معتقد مىشود كه براى رسيدن به اين مقصد، خرده دانش خود بشر كفايت مىكند و ديگر نيازى به منبع وحى نيست و يا وحى هم، پديدهاى مادى در جهت سازماندهى بهزيستى بشر تلقى مىگردد.

مايكل تيرسون مىگويد: قلمرو طبيعت را مىتوان به مدد عقل بشرى شناخت. پوزيتويستها معتقدند كه بايد اساس زندگى انسان بر پايه عقل "عقل نقاد" پايه‌گذارى شود، و اين عقل مستقل از دين و دين ورزى است و در تمامى عرصهها حق اظهارنظر دارد. پر واضح است كه اين تفكر، اساس مدرنيزم غربى است. زير بناى مدرنيته خردگرايى به مفهوم عام و گسترده است. و خرد انسانى را براى تمامى حوزهها كافى مىشمارد. بر اين اساس، عقل نقاد مىتواند تمامى ساحتها و عرصههاى وجودى انسان را پوشش دهد. در اين ديدگاه پيش از عقل به چيز ديگرى نيازي نيست و اصولاً حوزه براى حضور الزامى وحى مورد پذيرش قرار نمىگيرد و آن‌چه به عنوان موضوعات احكام وحيانى قلمداد مىشود، به عنوان اوهام و خيالات پنداشته مىشود.

عقلانيت و ديدگاه فرامدرنيستها

از جمله رويكردهاى مطرح در مباحث عقلانيت، رويكرد فرامدرنيسم است. خاستگاه و بستر رشد و تكاپوى اين رويكرد، اروپا (به ويژه فرانسه) و امريكاست. از منظر فرامدرنيستها، تعقل، قطعيت و كليت كه از ايدههاى اصلى مدرنگراهاست، از نظر فرامدرنيستها مردود است. و تنها طريق دست‌يابى به ملاكها و معيارهاى اخلاقى و افعال درست از نادرست را گفتمان مىداند.

به اعتقاد فرامدرنيستها، خرد بنيادين، معيارهاى منطقى و ارزشهاى جهان‌شمول، پرداخته فرهنگ مدرنيسم است. از‌اين‌رو در اين فرهنگ، اخلاق بايد با توجه به معيارهاى محلى و بومى هنجارگذارى شود و در عرصه هنجارها و بايدها و نبايدهاى اخلاقى نمىتوان از مبناى عقلانى خاصى كمك گرفت. تنها ابزار قابل استفاده در اين رهگذر فرآيند گفتمان است.كه طرفين درگير را به نتايج خاصى منتهى مىكند. از نگاه ميشل فوكو (M.Foucault)حتى در فرآيند گفتمان نيز، متغير روابط قدرت و نحوه ارتباط طرفين و نگاهى كه به يك‌ديگر دارند، سازنده حقايقى است كه به آن مىرسند. از اين‌روست كه فرامدرنيستها به داشتن روابط صحيح، بيش از دست‌يابى به ايدههاى درست بها مىدهند.

عقلانيت در دكترين مهدويت

جايگاه تعقل و محدودة آن در دكترين مهدويت

حضرت مهدى4 آخرين وصى پيامبر(ص) براى تحقق اهداف جهانى دين مبين اسلام است و همان‌طور كه حضرت رسول(ص) براى بيدار نمودن و فعال سازى عقول مبعوث شدند (ليثيروا لهم دفائن العقول)، حضرت هم به عنوان آخرين وصى پيامبر(ص) مهم‌ترين رسالت خود را با كمال بخشى به قدرت تعقل بشر آغاز مىنمايند و به اين وسيله زمينه تحقق اهداف حكومت جهانى با حاكميت عقل كمال يافته بشر فراهم مىگردد. در دكترين مهدويت، طبق اسلام ناب محمدى و فرامين قرآن، آغاز حركت و ساماندهى به برنامههاى حكومت جهانى حضرت4 براساس تفكر و تعقل است.

Gقُلْ إِنَّما أَعِظُكُمْ بِواحِدَةٍ أَنْ تَقُومُوا لِلَّهِ مَثْنى وَ فُرادى ثُمَّ تَتَفَكَّرُوا ما بِصاحِبِكُمْ مِنْ جِنَّةٍ إِنْ هُوَ إِلاَّ نَذِيرٌ لَكُمْ بَيْنَ يَدَيْ عَذابٍ شَدِيدٍF؛

بگو شما را تنها به يك چيز اندرزى دهم كه دو نفر دو نفر يا به تنهايى براى خدا قيام كنيد، سپس بينديشيد اين دوست و همنشين شما هيچ‌گونه جنونى ندارد؛ او فقط بيم دهندة شما در برابر عذاب شديد است.

تمام دين خدا بر يك موعظه تكيه مىكند و يك سخن بيشتر ندارد :

فراخواندن بشر به "سير الى‌الله" و "كشف حقيقت عالم خلقت" كه بياييد با نيت تقرب الي‌الله، تك تك يا دو به دو يا جمعى اجتماع كنيد و بر اين پايه و اساس (اجتماع بر اساس تقرب الى‌الله) تفكر سالم داشته باشد.

همان‌طور كه اسلام قبل از اين‌كه انسان را به پذيرش دين دعوت كند، روش تفكر و تعقل را به بشر مىآموزد.

در دكترين حضرت مهدى4 هم همان‌طور كه در روايات وارد شده است، ابتدا خداوند با عنايت، عقول بشريت را كمال مىبخشد و اين تكامل بهترين بستر براى تحقق اهداف متعالى حضرت خواهد بود.

عقل در دكترين حضرت مهدى4 از جايگاه رفيعى برخوردار است، چرا كه در تعاليم مترقى اسلام آن مقدار كه از عقل ستايش به عمل آمده از كمتر مقولهاى تمجيد شده است و اين ستايش به گونهاى است كه به كاربرد و كارآيى عقل و تأثير آن در شناخت واقعيتها و تميز درستى از نادرستى در ابعاد مختلف اعتقادى، عبادى، فردى و اجتماعى و... نظر دارد. از مجموع آنها مىتوان اعتبار و اهميت و حجت ذاتى عقل را كه مورد تصريح شرع نيز قرار گرفته است نتيجه گرفت.

روايات در باب مدح عقل و تعيين جايگاه آن بسيار وارد شده است. عقل ملاك هر خير، معرفت و ثواب معرفى شده و چيزى كه در ميدان اصول و اعتقاد بشر مانند توحيد، عدل، معاد و... معتبر شناخته شده است.

بديهى است كه والاترين معرفت، معرفت الله است و يكى از اصلىترين ملاكها در معرفت خداوند عقل مىباشد. اگر عقل در وادى معرفت خدا معتبر باشد، دليل ندارد كه پاى عقل را در وادى شناخت حسن و قبح احكام در‌بند كنيم و آن را از حجت بيندازيم. البته در دكترين مهدويت اعتبار عقلى اين نيست كه حجت احكام عقلى را بىقيد و شرط بدانيم و هيچ حد و مرزى براى آن نشناسيم. بلكه منظور اعتبار عقل در حيطه مستقلات عقلى است. ولي غيرمستقلات عقلى، احكام و موضوعاتى است كه نور عقل به تنهايى قادر به تشخيص و ادارك آنها نيست، بلكه بايد نور وحى بر آن احكام و موضوعات بتابد تا انسان در پرتو عقل و روشنى وحى، به درك صحيح آن احكام و موضوعات نايل شود.

بنابراين، انسان در شناخت غيرمستقلات عقل، علاوه بر نيروى عقل به هدايت شرع نيز نيازمند است. و هرگاه بدون استمداد از شرع، حكمى از سوى عقل در زمينه غيرمستقلات عقلى صادر شود، قابل اعتبار نيست و ملاك اعتبار آن تأييد و امضاى شرع است و عقل در مباحث فوق عقلانى كه ادراك آنها خارج از ظرفيت عقلى طبيعى بشر است و عقل اينها را تشخيص نمىدهد، اما مىفهمد كه بالاتر از ظرفيت ادراك عقل طبيعى است؛ عقل در مباحث فوق عقلانى نيازمند وحى است.

مىتوان گفت عقل بدون وحى به شكوفايى نمىرسد. به طور كلى وحى در مقابل عقل دو وظيفه به عهده دارد:

الف) تأييد عقل؛

ب) شكوفايى آن.

وحى، عقل انسان را در مسايلى كه عقل توانايى درك آن را ندارد، مىتواند از تشتت آراء و تشويش افكار باز دارد و با خاطر آسودهتر به دست‌آوردهاى عقل خود مطمئن و به آن عمل كند. وظيفه ديگر وحى در مقابل عقل، تبيين جزئياتى است كه عقل به جهت محدويّت از درك آنها ناتوان است، مانند جزئيات مسايل عبادى و امور مربوط به ارتباط انسان با خود و با ديگران.

نكته مهم ديگر اين است كه براى آن‌كه حكم عقل، تحت‌الشعاع تمايلات نفسانى انسان قرار نگيرد و هواى نفس بر احكام عقلانى غلبه پيدا نكند، نياز به حمايتهاى وحيانى است.

عدم تعارض بين عقل و دين در دكترين مهدويت

در دكترين مهدويت، برخلاف نگاه متفكران غربى در عصر مدرنيته به عقل، كه آن را در تعارض جدى با دين مىبينند و براى رهايى از دين، عقلانيت را مطرح مىنمايند و در اين عرصه قائل به بسندگى عقل هستند، نه تنها عقل را معارض با دين نمىداند بلكه عقل را يكى از منابع چهارگانه استنباط احكام شرعى در كنار كتاب، سنت، و اجماع مىداند. در اين دكترين، ميان عقل و شرع رابطه ناگسستنى وجود دارد و به آن قاعده ملازمه عقل و شرع مىگويند و براساس آن هر‌چه عقل به آن حكم كند، شرع نيز بر طبق آن حكم خواهد كرد و هر آن‌چه شرع حكم كند، عقل نيز آن را تأييد مىكند. در دكترين مهدويت شارع خود جزء عقلا و بلكه رئيس آنهاست؛ اگر عقل مصلحت قاطعى را معين كرد، شارع نيز آن را تأييد مىكند و از آن‌جا كه شارع حكيم و عاقل است، هر حكم او با عقل هم‌آهنگى خواهد داشت.

در نگاه دين، علاوه بر آن‌كه عقل مىتواند حكم قطعى داشته باشد، مىتواند كاشف از قانون شرعى نيز باشد و مىتواند احكام را مقيد يا محدود كند يا تخصيص و تعميم دهد.

اهميت عقل در دكترين مهدويت، ريشه در مبانى نظرى آن دارد. آنها عقل را پيامبر درونى مىدانند، و تدبر، تفكر و تعقل را از اجزاى لاينفك دين مىشمارند. عقل در مسائلى كه حكم قطعى و يقينى دارد، در درك مفاسد و مصالح قاطع است و به عنوان منبع قانون گذارى از ناحيه شرع مورد تأييد قرار گرفته است.

نكته قابل توجه در عصر ظهور اين است كه در سايه رشد و پويايى عقل، زمينه پذيرش دين و عمل به قوانين آن فراهم مىگردد. در عصر ظهور در سايه رشد عقل هم نياز بشر به دين بيشتر مىگردد و هم دين‌پذيرى و تسليم در مقابل قوانين بيشتر مىگردد.

رهايى عقل از استخدام دل

يكى از حوادثى كه در عصر ظهور اتفاق مىافتد، رهايى عقل از وابستگىهاى نفسانى است؛ در عصر ظهور، يكى از معضلات عمدهاى كه موجب مىگردد كار‌آيى عقل به حداقل برسد، سامان دهى مىگردد.

بشر هميشه گرفتار اين مشكل بوده است كه عقل وى كه بايستى راهنماى او باشد، در استخدام دل و هواي نفس است. دل، عقل را استثمار مىكند و آن را به‌كار مىگيرد. و به سوى بر‌آوردن خواستهاش روانه مىسازد. عقلى كه نماينده جنبه انسانى بشر است، در خدمت جنبه حيوانى او به سر مىبرد. بايستى به كمك عقل، شناخت وى را از استخدام و بيگارى نجات بخشيد و دل را مطيع و منقاد عقل قرار داد تا حق به حق‌دار برسد، چون حق عقل فرماندهى است نه فرمانبرى.

مهر ايزدى و رحمت الهى اين كمك را فراهم كرده و نيك مردانى را فرستاده تا به كمك عقل بشتابند تا كارگر شهوت و بردهى تضعيف نباشد، و انحراف به سوى چپ و راست نداشته باشد...

اين‌جاست كه رحمت الهى حضرت مهدى4 را مىفرستد تا عقل بشر را يارى كند و وى را از اسارت و بردگى نجات دهد و جامعه انسانى تشكيل شود و عدل جهانى برقرار گردد. حضرت به عنوان انسان كامل كه رهبرى جهان را به دست خواهد گرفت، به كمك عقل بشر خواهد شتافت تا او را از استخدام دل نجات دهد.

كمال عقل مهم‌ترين ره آورد عصر ظهور

حضرت امام باقر(ع) فرموده است:

اذا قام قائمنا وضع الله يَدَه على رئوس العباد فجمع بها عقولهم و كملت بها احلامهم...؛

هنگامى كه قائم ما قيام مىكند، خداوند دست محبتش را به سر بندگان مىگذارد و عقول آنها را با آن كامل و افكارشان را پرورش داده تكميل مىكند.

در پرتو ارشاد و هدايت حضرت مهدى4 عقلها نيز رشد خود را به مرحلة كمال مىرسانند و عقول شكوفا مىگردد. و آثار رشد عقلى كه بلندنظرى، افكارى باز، سينههاى گشاده، همتهاى والا است، ديدهاى وسيع در جامعه ايجاد و كوته بينىها، تنگ نظرىها و افكار دون و ناپسند از جامعه رخت مىبندد.

از آن‌جا كه براي رشد عقلى و به‌كار افتادن كارخانه عقل نياز به علم است و علم به‌عنوان مواد اوليه براى فعاليت عقل مىباشد، از اين‌رو در عصر ظهور براى رشد و پويايى عقل، علم هم رشد قابل توجهى دارد تا حدى كه عصر ظهور، عصر گسترش و شكوفايى علم و دانايى است، مرز دانايى و يادگيرى در سراپرده منازل و اعمال وجود تك تك انسانها، گسترش مىيابد. امام محمد باقر(ع) فرمود:

در زمان او (حضرت مهدى4) به شما حكمت خواهند داد، چنان كه زن در خانهاش به كتاب خدا و سنت پيامبرش(ص) قضاوت خواهد كرد.

امام صادق(ع) فرمود:

العلم سبعة و عشرون حرفاً فجميع ما جائت به الرسل حرفان، فلم يعرف الناس حتى اليوم غير الحرفين، فاذا قام قائمنا اخرج خمسة وعشرين حرفاً فَبثها فى الناس و ضَمَّ اليها الحرفين حتى يبثها سبعة وعشرين حرفاً؛

علم و دانش 27 حرف است و 27 شعبه و شاخه دارد. تمام آن‌چه پيامبران الهى براى مردم آوردند، دو حرف بيش نبود و مردم تاكنون جز آن دو حرف را نشناختهاند. اما هنگامى كه قائم ما قيام مىكند 25 حرف و شاخه و شعبه ديگر را آشكار و در ميان مردم منتشر مىسازد و دو حرف ديگر را به آن ضميمه مىكند تا 27 حرف كامل و منتشر گردد.

با جهش فوق العاده علمى در عصر ظهور، تحول و پيشرفت، دوازده برابر نسبت به گذشته توسعه مييابد. بابهاى علوم مفيد و مؤثر به روى بشر گشوده مىگردد. حضرت صادق(ع) مىفرمايند:

وقتى كه قائم ما ظهور نمايد، خداى تعالى در شنوايى و بينايى شيعيان ما افزايش و كشش ايجاد مىفرمايد...

دكترين مهدويت، صلح جهانى، عقلانيت

برپايى صلح جهانى يكى از آرمانهاى متعالى بشر در طول تاريخ بوده است، بر‌‌اساس مبانى دينى، بستر صلح جهانى در سايه برپايى حكومت جهانى مهدوى تحقق مىيابد. در حكومت جهانى مهدوى، با تكميل عقلى و رشد علمى كه حاصل مىگردد، صلح عادلانه جهانى تأمين مىگردد. بهبيان ديگر، با بهرهگيرى كامل از عقل، زمينه اقامه قسط و عدل را فراهم مىسازد.

در دكترين مهدويت در عين تكريم عقل و تجليل از ره‌آورد برهان عقلى و تجربه حسى و تأكيد بر استفاده از آنها در برقرارى صلح عادلانه، براى تأمين تمامى نيازهاى علمى و عملى بشر اين را كافى نمىدانند. هم علوم تجربى را بس نمي‌داند و هم علوم عقلانى را چراكه دست‌آورد توجه افراد به علومطبيعى و عقلانى بشر بدون توجه به وحى، به آن خواهد انجاميد كه

Gظَهَرَ الْفَسادُ فِي الْبَرِّ وَ الْبَحْرِ بِما كَسَبَتْ أَيْدِي النَّاسِ ...F؛

فساد و پريشانى به كردهى خود مردم در همه بر و بحر زمين پديد آمد.

تجربه تلخ تاريخ در گذشته و حال نشان مىدهد كه ره‌آورد سلاح علمى، بدون صلاح دينى، چيزى جز ستم زورمداران و طغيان طاغيان نبوده. چرا كه با تكيه بر عقل بدون تعبد دينى، منافع ملى به غارت برده مىشود و ناامنى و تجاوز... مانع برقرارى صلح عادلانه مىگردد.

به‌هرحال هرگونه توسعه جهانى، در امور اقتصادى، فرهنگى، در پرتو صلح عادلانه جهانى است و اين مسئله تحقق نمىيابد، مگر اين‌كه بشر خود به عدم كفايت عقل و تجربه پى ببرد و احساس نياز نسبت به وجود مصلحان الهى جهانى را با تمام وجود احساس نمايد و از خداوند طلب منجى نمايد؛

Gامّن يجيب المضطر اذا دعاه و يكشف السوءF؛

در دكترين مهدويت بناى توسعه بر اساس عقل و علم استوار است. بر اساس اين نظريه، عقل بايد بر همه شئون زندگى نورافكن شود و اشراف داشته باشد. نظام عقلانى، در اين ديدگاه ترويج مىگردد. توسعه اقتصادى بر اساس نظام عقلانى، موجب مىگردد كه مال در همه شرايين جامعه جريان پيدا نمايد، و نظام سرمايه دارى و ثروتهاى كلان در دست گروه خاصى قرار نگيرد.

معيار عقل و سفاهت در دكترين مهدويت

معيار عقل و سفاهت و ميزان عقلانيت و سفاهت در اطاعت از خدا‌ست. براساس اين دكترين، مخالف فرمان خدا سفيه است.

Gو من يرغب عن ملة ابراهيم الا من سفه نفسه...F؛

كسى كه از ملت و دين ابراهيم خليل(ع) فاصله گرفت، سفيه است، تبهكاران و اهل اسراف و اشراف، همگى سفيه هستند.

بر اساس اين ديدگاه براى توسعه اقتصادى نبايد مال به عنوان قوام و حيات جامعه در اختيار سفيه قرار گيرد.

Gوَ لا تُؤْتُوا السُّفَهاءَ أَمْوالَكُمُ الَّتِي جَعَلَ اللَّهُ لَكُمْ قِياماًF؛

در اين دكترين رقابت به عنوان يك عامل توسعه مورد توجه قرار گرفته، اما رقابت عاقلانه، يعنى رقابتى كه براساس اتقان و ظرافت باشد، نه بر اساس تحقير، تخريب و اضرار به ديگران. در اين دكترين رقابتى را كه وسيله جمع مال و چشمگير شدن باشد مذموم مىداند. به هر حال رقابت اگر در محدودة عقل و محورهاى عقلى باشد، قرآن كاملاً آن را مىستايد و دستور سرعت و سبقت مىدهد:

Gوَ سارِعُوا إِلى مَغْفِرَةٍ مِنْ رَبِّكُمْ، فاستبقوا الخيراتF؛

در فرهنگ مهدوى سبقت فرعِ بر هجرت، حركت و سرعت است. كه همه آنها بايد زيرمجموعه معرفت عقلى باشد.

تعاون هم در اين دكترين بايد براساس عقلانيت باشد، نه عاطفه. در اين دكترين هيچ برنامهاى عاطفى محض نيست بلكه عاطفه و خيال و وهم بايد تحت سرپرستى عقل عملى و نظرى قرارگيرد. اگر كسى بخواهد تعاون داشته باشد، بايد عاقلانه برخورد كند. در اين نظام فكرى، توسعه متوقف بر رقابت است و رقابت هم بايد بر محور عقل باشد.

------------------

پي نوشتها:

1. الطريحى، مجمع البحرين، ج 2، ص 224.

2. خواجه ناصرالدين طوسى، اخلاق محتشمى، ص 55.

3. عبدالله جوادى آملى، شكوفايى عقل در پرتو نهضت حسينى، ص 120.

4. همان، ص 121.

5. همان، ص 120.

6. مديريت در اسلام، ص 24.

7. سوره ملک، آيه10.

8. نك: درآمدى بر مكاتب و انديشههاى معاصر، فرهنگ واژهها، صص 507-513.

9. همان، ص 517.

10. يورگن هابرماس، جهانى شدن و آينده دمكراسى، منظومه يساملى، ترجمه كمال پولادى، نشر مركز، 1380.

11. نك: درآمدى بر مكاتب و انديشههاى معاصر، فرهنگ واژهها، ص 385.

12. حسن ملكى، برگرفته از مقاله "تربيت عقلانى در نهج¬البلاغه"، ص 49، مطالب عيناً از مقاله مطرح گرديده است.

13. نک: عباس محمدى اصلى، "جامعهشناسى مناسبات فرهنگى تمدنها"، هفته نامه پگاه، شماره 32.

14. سوره بقره، آيه 205.

15. نك: شكوفايى عقل، ص 133 - 131.

16. نک: محمدمهدي بهراروند، "نگاهى به سه ديدگاه در مناسبات علم و دين"، نشريه پگاه، شماره 32، ص 21.

17. نک: عباسعلي شاملى، گذرى بر سيره علوى، مجموعه مقالات همايش تربيت در سيره كلام امام على(ع)، ص 522.

18. سوره سبأ، آيه46.

19. ولى الله نقى پورفر، مجموعه مباحثى از مديريت در اسلام، ص 23.

20. نک: محمدرضا مظفر، اصول الفقه، بخش مستقلات عقليه.

21. رابطه عقل و دين با زمان و مكان، مجموعه مقالات كنگره بررسى مقالات فقهى حضرت امام خمينى، ج 8، ص 351.

22. مرتضي مطهرى، آشنايى با علوم اسلامي، ج 3، ص 25.

23. سيد رضا صدر، راه مهدى، ص 29.

24. محمدباقر مجلسي، بحارالانوار، ج 52، ص 362.

25. نعماني، غيبت، باب 13، ح 30.

26. بحارالانوار، ج 52، ص 362.

27. محمدبن يعقوب کليني، روضه كافى، ص 241.

28. سوره روم، آيه 41.

29. سوره نمل، آيه 62.

30. نک: عبدالله جوادى آملى، انتظار بشر از دين، ص 177.

31. سوره بقره، آيه 30.

32. سوره نساء، آيه 5.

33. انتظار بشر از دين، ص 177 الى 230.